

پاسخ سردبیر به چند نامه

خانم منوکریمی زاده، تبریز.

«سلام و دعای خیر، شما را با منت می‌پذیریم، همچنین انتقادات و پیشنهادات، شما را. بنده هم مثل شما آن نوع فارسی مورد علاقه آقای دکتر کرازلی را نمی‌پسندم و البته دلیلی هم برای این نوع فارسی نویسی نمی‌یابم. با این حال هستند کسانی، هر چند معدود، که ذوق متفاوتی دارند و در این نوع فارسی غیر متعارف باصطلاح «سره» یا «نزدیک» به سره، زیبایی و حتی ضرورت می‌یابند. آقای رضا اوحدی، تهران.»

نامه شما مجاللی بود برای آسوده نشستن بعد از یک روز کار جسمانی طاقت‌فرسا، یا مثل خسته نباشید رهگذری، نه از روی عادت، بلکه از سر همدردی و محبت و از ته دل. برخی نامه‌ها مثل آب سردی است که بر آتش شوق و انتظار آدم می‌ریزند: پر توقع و بدون احساس همدردی.

پرسیده‌اید انگیزه من از انتشار مترجم چیست. سؤال دشواری است مخصوصاً اگر نخواهم پاسخی کلیشه‌ای بدهم. پس اجازه بدهید این سؤال را پاسخ نگویم ولی در قبال لطف و صداقت شما به ذکر تجربه‌ای بسنده کنم. سه سال پیش یک روز در کلاس درس در میان جمعی از دانشجویان که با چشمانی پر اشتیاق به من زل زده بودند ناگهان سکوت کردم و به آنها خیره شدم. در یک لحظه این احساس عجیب در من به وجود آمد که بیش از آنکه آنان به درس من محتاج باشند من به تحسین آنها نیازمندم؛ انتظار دارم انعکاس کار خود را در سخنان و نگاههای تحسین‌آمیز آنان ببینم. اگر معلمی خود را مستحق تحسین دانشجو بداند خود را به آنان نیازمند کرده و به شرط تشویق درس می‌دهد. اما تحسین دانشجو برخلاف رحمت خداوند همیشگی نیست و دانشجو گاه این مزد را از تو دریغ می‌کند. گاه می‌بینی در معامله تو با دانشجو معنویتی در کار نیست، تو واسطه آن می‌شوی که او به مدرکی و نانی برسد و تو را به این دلیل عزت می‌کند. احساس پوچی در تو رخنه می‌کند و دل‌سرد می‌شوی و ناگهان به معلمی بد تبدیل می‌شوی. من هم تا آن لحظه سعد که به این آگاهی رسیدم نیازمند بودم. خداوند بود که دخالت کرد و مرا از نیازمندی رها کرد و باعث شد که به کارم به چشم وظیفه بنگرم و آن را دوست بدارم.

آقای پیمان هروی، تهران.

بخشی از نامه‌تان را برای اطلاع خوانندگان نقل می‌کنم:

«... بر آن شدم مطلب زیر را با شما در میان بگذارم، چند روز پیش کتاب سکوت بره‌ها ترجمه آقایان... و... را خریدم و با اشتیاق شروع به خواندن آن کردم، اما بلافاصله متوجه شدم اشکالی در کار است. اول فکر

کردم که اشکال از درک من است، اما قدری که پیش رفتن متوجه شدم اشکال از ترجمه است. مترجمین محترم، اگر اصلاً بشود آنها را مترجم نامید، نه زبان فارسی را می دانسته‌اند و نه زبان انگلیسی را. از آن گذشته بنابر شواهد و قراین هر کدام از آن دو نیمی از کتاب را ترجمه کرده و بی آنکه ترجمه نیمی دیگر را بخوانند چرکنویس را به دست ناشر سپرده است. و باز از متن ترجمه می فهمیم که اطلاعات عمومی و ادبی این آقایان بسیار ضعیف بوده است و حتی زحمت مراجعه به فرهنگ لغت را به خود نداده‌اند. تنها کوششی که کرده‌اند به پایان بردن ترجمه کتاب با سرعت هر چه تمامتر بوده است که در این کار بسیار موفق بوده‌اند. تعجب در این است که چگونه چنین ترجمه‌ای به چاپ دوم نیز می رسد.

آقای هروی، از که و از چه بنالیم؟ از حرص و طمع برخی از بساز و بفروش های بازار کتاب؟ لا فقدان ضوابط در کار ترجمه؟ از جوانهای جاه طلب جوای نام که می خواهند یکشنبه مترجم بشوند؟ از بی فرهنگی آدمهایی که ادبیات را از شبه ادبیات تمیز نمی دهند و زبان مادری خود را هم نمی شناسند، آدمهایی که انتظار دارند وقتی اثری تجاری با جار و جنجال تبلیغاتی در غرب گل می کند، ترجمه فارسی آن مانند فیلم ویدئو روز بعد در بازار ایران پیدا بشود؟ هر یک از جمله هایی که از کتاب نقل کرده اید به تنهایی برای اثبات جرم بی سوادی و بی تعهدی مترجمان کتاب کافی است. اما برای صرفه جویی به نقل چند جمله بسنده می کنیم:

فصل ۲ / ص ۲۱ شیلتون عکسی به استارلینگ نشان داد که گوش سگ را سیخ می کرد.

فصل ۳ / ص ۲۶ لکتر با صدایی که به احتمال زیاد بر اثر استفاده نکردن زنگدار شده بود گفت...

فصل ۷ / ص ۶۰ لحن کرافورد گاهی اوقات استارلینگ را به یاد یکی از اهالی «لوئیز کارول» می انداخت که ادعا می کرد بر همه چیز عالم است. (احتمالاً مترجم، لوئیس کارل، نویسنده داستان معروف آلیس در سرزمین عجایب را با نام شهر اشتباه گرفته است.)

فصل ۸ / ص ۶۷ در با صدای جیغ خشکی حدود یک نیم سانی متر بالا رفت... در همانطور که میلیمتری بالا رفت...

فصل ۹ / ص ۷۹ در فضای نیمه تاریک باز دانشگاه بوی خوشنونی شدید به مشام می رسید.

فصل ۹ / ص ۸۰ استارلینگ با احساسی از فرو افتادن حوله را برداشت...

فصل ۱۱ / ص ۱۰۵ تحقیقی مثل این به باغ وحش می ماند و بر اختیارات قانونی بسیار زیادی گسترده شده است.

خانم فاطمه شیخیان، مازندران

در بخشی از نامه تان نوشته اید: «همیشه در راه ترجمه حیران و سرگردانم و احساس می کنم که هیچ پیشرفتی در زمینه ترجمه ندارم و هرگز نخواهم توانست مترجمی توانا بشوم. با خواندن مجله مترجم نگرانی من تشدید می شود... برآستی چگونه می توان در کار ترجمه پیشرفت کرد و ترجمه های عالی انجام داد؟ بنده دانشجوی سال آخر رشته مترجمی هستم و مایل به ادامه تحصیل می باشم. چه رشته هایی برای ادامه تحصیل بنده در ایران وجود دارد؟»

خانم شیخیان، از اینکه مجله مترجم نگرانی شما را تشدید می‌کند، واقعا متأسفم. ما دانشجویان رشته ترجمه را مخاطبان اصلی خود می‌دانیم و با برطرف کردن نیازهای عملی و نظری آنها در حد توان خود می‌کوشیم مفید واقع شویم. در پاسخ، لازم است نخست مغالطه‌ای را روشن کنم. فارغ التحصیل رشته مترجمی بودن بمعنی مترجم بودن نیست. نیز در این رشته درس خواندن بمعنی مترجم شدن نیست. عنوان این رشته تربیت مترجم نیست و از برنامه این رشته نیز چنین معجزه‌ای بر نمی‌آید. چند نفر از مترجمان خوب کشور را می‌توانید نام ببرید که فارغ التحصیل رشته مترجمی باشند؟ و اگر فارغ التحصیل این رشته مترجم خوبی از آب درآمده است خود او می‌داند که موفقیتش مرهون تلاش شخصی و استعداد و مایه اولیه اوست. ترجمه به همان اندازه که فن است، هنر است. به عبارت دیگر ترجمه هم آموختنی است هم نیاموختنی. به همان اندازه که لازم است مترجم را آموزش داد، لازم است مترجم ذوق و مایه اولیه کار را داشته باشد. اشکال اساسی برنامه موجود رشته مترجمی زبان انگلیسی این است که ترجمه را هنر نمی‌داند و بنا را بر این می‌گذارد که فرد با هر میزان علاقه و مایه اولیه می‌تواند در این برنامه شرکت کند. اگر بپذیریم ترجمه هنر است، هنری همچون موسیقی یا نقاشی، در اینصورت رشته مترجمی باید آزمون ورودی اختصاصی داشته باشد. هنر بودن نقاشی محرز است، بطوریکه در آزمون ورودی داوطلب باید نشان بدهد که مایه اولیه را دارد و نمی‌خواهد ابتدا بساکن وارد این رشته بشود. اما هنر بودن ترجمه برای برنامه‌ریزان آموزشی هنوز محرز نشده است. همه می‌توانند مترجم بشوند و خطا در همین جاست. این خطا باعث می‌شود که دانشجو و استاد تصور غلطی نسبت به این رشته و فارغ التحصیلان این رشته پیدا کنند.

می‌دانید که موفقیت در ترجمه سه شرط عمده دارد: تسلط به زبان مبدأ، تسلط به زبان مقصد و تسلط به موضوع ترجمه. برنامه کنونی مترجمی تا چه حد در تحقق بخشیدن به این سه شرط موفق است؟ دانشجو که با مایه اولیه بسیار کم وارد این رشته می‌شود لااقل دو سال اول آموزش را صرف یادگیری مقدمات زبان انگلیسی می‌کند و در این دو سال، و اساساً در طول دوره، معلوم نیست تا چه حد بتواند بر زبان انگلیسی تسلط پیدا کند. از این گذشته در این برنامه دروس کافی برای تقویت توان دانشجو در شناخت و نگارش فارسی پیش‌بینی نشده است. همچنین از آنجا که از فارغ التحصیل این رشته انتظار می‌رود بتواند متون علوم انسانی را ترجمه کند، لازم است دانشجو تا حدی با مقدمات برخی از رشته‌های علوم انسانی از قبیل فلسفه، ادبیات، روانشناسی و زبانشناسی آشنا بشود. برای آشنایی با این مقدمات، باید دروسی اجباری در برنامه تربیت مترجم گنجانیده شود.

فوق لیسانس رشته ترجمه در ایران وجود ندارد و اینهم عاملی است که رشته ترجمه را کم اعتبار کرده است. فارغ التحصیلان این رشته می‌توانند در رشته‌های آموزش زبان انگلیسی، ادبیات انگلیسی یا زبانشناسی ادامه تحصیل بدهند و برای اینکار لازم است دروس اصلی این رشته‌ها را پیش خود بخوانند و در امتحان ورودی فوق لیسانس با فارغ التحصیلان این رشته‌ها رقابت کنند.

آقای فرشید عطایی، بندرعباس.

باز هم شما، با نامه‌ای مفصل، مشتاق و بی‌قرار، با انبوهی از سؤال و پیشنهاد. اجازه بدهید بخشهایی از نامه‌تان را که ممکن است برای دیگران هم مفید باشد در اینجا نقل کنم و فی‌المجلس پاسخ بگویم، باقی بقیایت.

... یک استاد مکاتبه‌ای در تهران دارم که به طریق مکاتبه‌ای ترجمه می‌آموزند. [انگار یک استاد مکاتبه‌ای هم در مشهد دارید که به طریق مکاتبه‌ای شما را تشویق می‌کند] مدت یک سال است که با ایشان در ارتباطم. معنی لغت pophole را از استادم پرسیدم. ایشان بالاخره در جلد دوم فرهنگ وبستر چاپ ۱۹۸۱ آمریکا معنی آن را پیدا کردند:

pophole: a small opening through which an animal may pass (as from a coop to an outdoor run.)

متأسفانه این توضیح هم مشکل‌گشا نیست. [چرا نیست؟ معادل آن می‌توانید پنجره (آغل) بگذارید.] این

لغت در اولین جمله کتاب مزرعه حیوانات آمده است:

Mr Jones, of the Manor Farm, had locked the hen-houses for the night, but was too drunk to remember to shut the pop-holes.

آقای خزاعی فر، امیدوارم این گمان در شما به وجود نیامده باشد که بنده قصد به چاپ رساندن ترجمه‌ام را دارم. من از فروردین ۷۱ تا حدود بیستم شهریور، ۷۴ صفحه از این کتاب ۱۲۰ صفحه‌ای را با موفقیت (جز لغت pop-hole) ترجمه کردم و به مشکلی بر نخوردم. ۴۶ صفحه باقیمانده را هم انشاء... تابستان آینده با خیالی آسوده به پایان می‌رسانم. این ترجمه می‌ماند تا به دانشگاه بروم و دوره مترجمی زبان انگلیسی را بپایان برسانم. بعد از اتمام دانشگاه وقتی اشکالات ترجمه را با کمک استادانم رفع کردم ترجمه را برای چاپ آماده می‌کنم. امیدوارم بتوانم ترجمه‌ای خوب از هر لحاظ و بی‌غلط وارد بازار کتاب کنم. [علاقه‌مندان به ترجمه بخصوص ترجمه حرفه‌ای باید از صبر، پشتکار، دقت و تعهد شما درس بگیرند] من از سال سوم راهنمایی با خریدن فرهنگ کوچک آسیا و فرهنگ آکسفورد شروع به ترجمه کردم. ترجمه را با کتابهای ساده شده لانگمن آغاز کردم ولی الان داستانهای کوتاه انگلیسی ترجمه می‌کنم. می‌خوانم و ترجمه می‌کنم و ترجمه می‌کنم بی آنکه وسوسه بشوم ترجمه‌هایم را چاپ کنم. می‌دانم آدم هر قدر هم پیش خودش تعریف کند باز مترجم نمی‌شود و باید به دانشگاه نیز برود. [برای اینکه احیاناً بعد از انتخاب رشته مترجمی زبان انگلیسی احساس سرخوردگی در شما بوجود نیاید، بد نیست پاسخ ما به نامه خانم شیخیان را نیز بخوانید.] اکنون چهار سال است که با فرهنگ Oxford 1989 کار می‌کنم و در این مدت متوجه اشتباهی در آن شده‌ام. اصطلاح hit / strike the right / wrong note در زیر مدخل wrong آمده است، حال آنکه می‌بایست در زیر مدخل hit یا strike یا note می‌آمد....

آقای خزاعی فر، چرا در مترجم نگارش فارسی شکل واحدی ندارد. گاه می‌نویسید فرآیند، گاه فرایند،

گاه می نویسد اطاق، گاه می نویسد اتاق... [انتقاد وارد است. باید این نقیصه را سرعت و بطور کلی ریشه کن کنیم. فعلاً دست تنه‌ایم و در بازخوانی نسخه‌های قبل از چاپ توجه‌ام بیشتر صرف یافتن اغلاط می‌شود. تاکنون بطور جدی دلمشغول یک‌دست کردن نگارش کلمات نبوده‌ام ولی امیدوارم بزودی با یافتن ویراستاری علاقه‌مند و صاحب صلاحیت کار ویرایش فنی مترجم را نیز سامان بدهیم. با آنکه سعی می‌کنم غلطی از زیر دستم در نرود، اما تاکنون توفیق صددرصد نداشته‌ام. چندی پیش مترجم گرانقدر جناب آقای میرعلایی بالحنی حاکی از همدردی و مرافقت، نه از روی شکایت، به یک غلط چاپی در مصاحبه‌شان با مترجم اشاره کردند و به شوخی افزودند: «در ایران غلط چاپی نمک کتاب است». ایشان گفته بودند: کم کم با رفقا حلقه‌ای ادبی درست کرده بودیم، در چاپ آمده است: «کم کم با رفقا حلقه‌ای ازلی درست کرده بودیم».]

بنده سؤالی از آقای نجفی دارم، لطفاً اگر روزی با ایشان مصاحبه کردید این سؤال را از ایشان پرسید. آقای نجفی در کتاب ارزشمند «غلط نویسیم» در صفحه ۸۳ دربارهٔ قید «به زودی» گفته‌اند: به زودی (و مرادف آن: عن قریب) قیدی است که به آینده مربوط می‌شود و بنابراین استعمال این قید در جمله‌ای که فعل آن ماضی و عمل آن در گذشته روی داده باشد غلط است. مثلاً می‌توان گفت: «اگر با همین سرعت پیش برویم به زودی به مقصد خواهیم رسید» اما نمی‌توان گفت: «اگر با همین سرعت پیش می‌رفتیم به زودی به مقصد می‌رسیدیم» در اغلب ترجمه‌ها و حتی نوشته‌های این زمان به جمله‌هایی برمی‌خوریم که در آنها قید به زودی بر اثر گریته برداری معنایی از bientôt فرانسوی و soon انگلیسی به غلط به کار رفته است...

ولی در کتاب متون فارسی سال دؤم متوسطه صفحه ۵۳ درسی است با عنوان «قاضی بُست» از «ابوالفضل بیهقی» (۳۸۵ - ۴۷۰ ه. ق.). در آن زمان که از ترجمه از زبانهای اروپایی خبری نبود، بیهقی قید «به زودی» را به این شکل به کار برده است:

«... و چون امیر به کشتی رسید، کشتیها برانندند و به کرانهٔ رود رسانیدند، و امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید، و تر و تباه شده بود و بر نشست و به کوشک آمد و روز پنجشنبه یازدهم صفر امیر را تب گرفت...»

... و اینهم آدرس «سرویس پژوهشی وبستر» که فرموده بودید برای اطلاع و استفاده خوانندگان مترجم بفرستم.

Language Research Service, Merriam-Webster Inc., P.O. Box 281, Springfield, Massachusetts 01102.

در معرفی نوع و نحوه ارائه خدمات پژوهشی وبستر آمده است:

Language Research service will answer your questions about words and their usage, word origins and pronunciations, shades of meaning, variants and slang,